

- سلسله مباحث نبوت و انبیا در پرتو قرآن [۴] -

اراده الهی و اسباب مادی

علامه سید ابوالحسن علی حسینی ندوی/ ترجمه: محمّد قاسم بنی کمال (قاسمی)

انسان‌ها به قدرت کامله الهی یقین کنند و باور نمایند که الله تعالی خالق اسباب است و هرطور که بخواهد در آنها تصرف می‌کند و هرگاه که بخواهد آنها را بی‌تأثیر و بی‌خاصیت می‌کند. چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، قدرت الهی همواره فعال و مؤثر است و ضعف را در آن راهی نیست، و بدون شک قدرت بی‌پایانش در ظهور و آفرینش و ایجاد و غالب شدن، نیازمند اسباب نیست. آری! وقایع انبیا انسان‌ها را به ایمان و یقین به قدرت الهی و جاودانگی آن، و به ضعف باطل و شکست‌پذیری آن فرامی‌خواند:

«و قل جاء الحق و ما یبدئ الباطل و ما یعید» [سبأ: ۴۹]؛ و بگو: حق به میان آمد و باطل نه کار تازه‌ای را می‌تواند انجام دهد و نه کار گذشته‌ای را می‌تواند از سر گیرد. «بل تقدف بالحق علی الباطل فیدمغه فإذا هو زاهق» [انبیا: ۱۸]؛ بلکه حق را بر باطل می‌افکنیم که آن را درهم می‌شکند و به ناگاه آن [باطل] نابود می‌شود.

«فأما الزبد فیزهب جفاءً و أما ما ینفع الناس فیمکث فی الأرض» [عد: ۱۷]؛ پس کف آب - کنار افتاده - از میان می‌رود و اما آنچه به مردم سود می‌بخشد، در زمین می‌ماند.

تشویق به تجربه کردن

و امید به رحمت‌های الهی

قصه‌های قرآنی با وجود تفاوت زمانی و مکانی، به‌سوی توکل و اعتماد بر الله و نصرتش فرامی‌خوانند و با وجود اوضاع ناسازگار و شرایط نامناسب روزگار، اعتماد انسان را با دعوت الی الله و حسن سیرت و عمل شایسته، برقرار می‌کنند؛ به همین دلیل عملکردهای معجزه‌آمیز انبیا علیهم‌السلام و شگفتی‌های قدرت و نصرت الهی مکرراً در قرآن بیان شده‌اند. هرگاه که قرآن کریم وقایع فتح و نصرت انبیا و قبولیت دعای آنان را بیان می‌دارد، منظور این است که پیروان و طرفداران دعوت‌شان و ادامه‌دهندگان راه‌شان را تشویق کند که آنها نیز این مسائل را تجربه کنند و به رحمت‌های الهی امیدوار باشند. آری! آن‌گاه که الله تعالی مهربانی‌هایش را بر حضرت ایوب علیه‌السلام ذکر می‌کند، در پایان می‌فرماید:

که به یقین من و رسولانم پیروز می‌شویم؛ بی‌گمان خداوند، توانای پیروزمند است. «و لقد سبقت کلمتنا لعیادنا المرسلین، إثم لهم المنصورون و إنّ جُندنا لهم الغالبون» [صافات: ۱۷۱-۱۷۳]؛ و به‌راستی وعده ما در حق بندگان رسالت یافته ما، از پیش صادر شده است؛ همانا آنانند که [قطعاً] یاری خواهند شد، و بی‌گمان سپاهیان ما پیروزند.

سنت دائمی و تغییرناپذیر

خواننده قرآن مجید هنگام مطالعه و بررسی وقایع انبیا و اخبار دعوت‌شان و مشکلات و توطئه‌هایی که با آن روبه‌رو شده‌اند و مخالفت‌هایی که از جانب مردم صورت گرفته و جنگ سختی که میان یک انسان به‌ظاهر تنها و بی‌دفاع و یک گروه توانگر و نیرومند و یا یک پادشاه دیکتاتور و زورگو پیش آمده است، به یک نتیجه قطعی دست می‌یابد و آن اینکه دعوت انبیا همیشه با وجود کمبود امکانات مادی و ظاهری در مقابل قدرت‌ها و امکانات مادی پیروز شده است، و دشمنان توانگر و پادشاهان زورگو با وجود برخوردار از قدرت و نیروهای مادی، یا هلاک و نابود می‌شدند و یا در مقابل دعوت انبیا سر تسلیم خم کرده و آن را می‌پذیرفتند. از مطالعه قرآن مجید چنین برمی‌آید که چنین نتیجه‌ای یک امر اتفاقی نبوده است؛ زیرا قدرت مطلق و فراگیر الهی، امر اتفاقی و بخت و اتفاق را نمی‌شناسد و این قبیل تعابیر توسط افراد بی‌دانش و ضعیف مطرح می‌شوند و مورد تأیید قرآن نیستند.

تکرار وقایع انبیا و ذکر داستان‌های فتح و پیروزی‌شان به این منظور است که

تفاوت انبیا با مخالفان‌شان

در اعتماد بر اسباب مادی

خواننده قرآن کریم - تنها کتابی که تاریخ انبیا، وقایع زندگی و اخبار دعوت آنان را محفوظ نگه‌داشته است - به‌وضوح مشاهده می‌کند که انبیا علیهم‌السلام همیشه در محیط‌هایی تاریک و همراه با خفقان که با دعوت و رسالت‌شان در تضاد بود و آشکارا در مقابل آنان موضع می‌گرفت، مبعوث می‌شدند. آنان هنگام بعثت‌شان از نظر اسباب مادی و ظاهری در ضعف و ناداری به‌سر می‌بردند و آنچه به‌ظاهر مایه عزت و افتخار است از قبیل ثروت و دارایی و طرفدار و پشتیبان، همگی در اختیار دشمنان‌شان قرار داشت؛ البته آنچه انبیا الهی داشتند، عبارت بود از ایمان نیرومندی که هیچ شک و تردیدی به آن راه نداشت، و اخلاص کاملی که اغراض شخصی و نفاق با آن همراه نبود. سرمایه آنان اعتماد بر الله و تصرّح و اظهار نیاز و درماندگی در پیشگاه پروردگار جهانیان، عمل صالح و تقوا، و حُسن سیرت و اخلاق فاضله بود، و افزون بر همه اینها، آنان پیام‌آور و صاحب یک دعوت ایمانی نیرومند بودند که خداوند متعال نصرت و یاریش را با آن وعده کرده است، چنان‌که فرموده است:

«إنا لننصر رسولنا و الذین آمنوا فی الحیاة الدنیا و یوم یقوم الأشهاد» [مؤمنون: ۵۱]؛ به یقین ما رسولان‌مان و کسانی را که ایمان آورده‌اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان [برای گواهی‌دادن] برمی‌خیزند، یاری می‌کنیم.

«کتب الله لأغلبنّ أنا و رسلی إنّ الله قوی عزیز» [مجادله: ۲۱]؛ خداوند مقرر داشته است

هود علیه السلام به قومش می گفت: «و اتقوا الذی آمدکم بما تعلمون آمدکم بأنعام و بنین و جنات و عیون» [شعراء: ۱۳۲-۱۳۴]؛ از کسی پروا بدارید که به شما با آنچه می دانید، مدد رساند. به شما با چهارپایان و فرزندان مدد رساند و [با] باغها و چشمه ساران. صالح علیه السلام به قومش گفت: «فاتقوا الله و اطيعون، و ما أسئلكم علیه من أجر إن أجری إلا علی رب العالمین، اتتركون فیما هاهنا آمنین، فی جنات و عیون و زروع و نخل طلعتها هضیم، و تتحنون من الجبال بیوتا فارهین» [شعراء: ۱۴۶-۱۴۹]؛ پس، از خداوند پروا بدارید و از من اطاعت کنید. و من از شما بر آن (امر تبلیغ) پاداشی نمی طلبم، پاداش من جز بر [عهدۀ] پروردگار جهانیان نیست. آیا در آنچه این جاست، ایمن رها می شوید؟ در باغها و چشمه ساران و کشتها و نخلستانی که شکوفه هایش تر [و تازه] است، و با چیره دستی از کوهها خانه هایی می تراشید؟ شعیب علیه السلام به قومش گفت: «إنی أراکم بخیر» [هود: ۸۴]؛ من شما را در حالت خوبی می بینم. اما نتیجه چه شد، پاسخ آن را در قرآن بخوانید: «لم یروا کم أهلکنا من قبلهم من قرن مکنّاهم فی الأرض ما لم نمکن لکم و أرسلنا السماء علیهم مدرارا و جعلنا الأنهار تجری من تحتهم فأهلکناهم بذنوبهم و أنشأنا من بعدهم قرنا آخرین» [انعام: ۶]؛ آیا ندیده اند که پیش از آنان چه بسیار از امتها را هلاک کردیم که به آنان امکان و اقتداری در زمین داده بودیم که به شما [چنان] امکان و اقتداری نداده ایم و [باران] آسمان را بر آنان پی در پی فرستادیم و جویباران پدید آوردیم که از پایین دست [خانه های] آنان روان بود. آن گاه آنان را به [کیفر] گناهانشان نابود کردیم، و پس از آنها امتی دیگر پدید آوردیم.

بزرگترین چالش برای مادی گرای مفرط و کودتایی علیه سبب پرستی

داستان حضرت ابراهیم علیه السلام که در قرآن مجید تکرار شده است، بزرگترین چالش برای تأثیر اسباب و استقلال آنها به حساب می آید و دلیل بزرگی بر ضعف و حقارت نیروی های مادی و معتقدان آن است. گویی حضرت ابراهیم علیه السلام مأموریت داشت اسباب مادی را سبک بشمارد و کسانی را که در حد تقدیس

و یکایک از اخبار رسولان بر تو می خوانیم، اخباری که با آن دلت را استوار می داریم. و برای تو در این [سوره] سخن حق آمده است و برای مؤمنان پند و یادآوری [مهمی].

سنت الله با همه پیامبران

سنت پروردگار با همه انبیا همین است، وقتی قوم نوح علیه السلام به او می گویند: «أنؤمن لک و اتبعک الأردلون» [شعراء: ۱۱۱]؛ آیا به تو بگرویم حال آنکه فرومایگان از تو پیروی کرده اند. حضرت نوح به الله پناه می برد و می گوید: «إنی مغلوب فانتصر» [قر: ۱۰]؛ همانا من مغلوب شده ام، پس از [آنان] انتقام بگیر. حضرت لوط علیه السلام خطاب به قومش می گوید: «لو أن لی بکم قوة أو أوی إلی رکن شدید» [هود: ۸۰]؛ اگر من [برای مقابله] با شما توانی داشتم یا به پناهگاهی استوار پناه می جستم، جلوی شما را می گرفتم. قوم شعیب علیه السلام به او چنین پاسخ می دهند: «ما نفقه کثیرا ممّا تقول و إنا لنراک فینا ضعفا و لولا رهطک لرجمناک و ما أنت علینا بعزیز» [هود: ۹۱]؛ ما بسیاری از آنچه را که تو می گویی، در نمی بینیم و ما تو را در میانمان ناتوان می بینیم، و اگر قبیله ات نبود، تو را سنگسار می کردیم و تو نزد ما گران قدر نیستی. فرعون با کمال صراحت و بی شرمی درباره حضرت موسی علیه السلام می گوید: «و نادى فرعون فى قومه قال یا قوم ایس لی ملک مصر و هذه الأنهار تجرى من تحتی أفلا تبصرون. أم أنا خیر من هذا الذی هو مهین و لا یجاد ینین. فلولا ألقى علیه أسورة من ذهب أو جاء معه الملائكة مقترنین» [زخرف: ۵۱-۵۲]؛ و فرعون در [میان] قومش بانگ برآورد [و] گفت: ای قوم من، آیا فرمانروایی مصر و این جویباران که از پایین دست [کاخ] من روانند، از آن من نیستند، مگر نمی بینید؟ نه! من بهترم از این شخص که خوار است و نمی تواند با زبانی گویا سخن بگوید. پس چرا بر او دست بندهایی زرین فرو فرستاده نشد یا چرا فرشتگان [برای یاری او] همراه نیامده اند؟

امت هایی که پیامبران به سوی آنان فرستاده شده بودند، همگی دارای قدرت و ثروت و امکانات و رفاه بودند؛ چنان که

«فاستجبنا له فکشفنا ما به من ضرّ و آتیناه أمله و مثلهم معهم رحمة من عندنا و ذکری للعبادین» [انبیا: ۸۴]؛ پس [دعایش] را اجابت کردیم و رنجی را که در خود داشت دور ساختیم و خانواده اش و [نیز] مانند آنان را با آنان به رحمتی از جانب خویش و به جهت پندی برای عبادت گزاران به او بخشیدیم. و آن گاه که عنایاتش بر یونس علیه السلام را متذکر می شود، می فرماید: «فاستجبنا له و نجیناه من الغمّ و کذالک ننجی المؤمنین» [انبیا: ۸۸]؛ پس [دعایش] را اجابت کردیم و از غم رهایی اش دادیم و مؤمنان را بدین سان نجات می دهیم. و چون ذکر موسی و هارون را به میان می آورد، می فرماید: «سلام علی موسی و هارون إنا کذلک نجزی المؤمنین» [صافات: ۱۲۰-۱۲۱]؛ سلام بر موسی و هارون، ما بدین سان به نیکوکاران جزا می دهیم. و آن گاه که الطافش را بر حضرت الیاس علیه السلام ذکر می کند، می فرماید: «سلام علی إلیاسین إنا کذلک نجزی المؤمنین» [ص: ۱۳۰-۱۳۱]؛ سلام بر إلیاسین، ما بدین سان به نیکوکاران جزا می دهیم. و بعد از قصه لوط علیه السلام می فرماید: «نعمه من عندنا و کذلک نجزی من شکر» [قر: ۳۵]؛ [این] از روی نعمتی از سوی ما بود، بدین سان کسی را که سپاس گزارد جزا می دهیم.

به راستی این قصه ها که بخش بزرگی از مطالب قرآن هستند، جهت سرگرمی و تفریح بیان نشده اند و نه هدف از آنها ارائه اطلاعات تاریخی است؛ بدون شک هدف از این قصه ها، پند و عبرت، دعوت و ترغیب، و راهنمایی و تقویت برای اهل ایمان است، چنان که حق تعالی می فرماید: «لقد کان فی قصصهم عبرة لأولی الألباب ما کان حدیثا یفتیروا و لکن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل کل شیء و هدی و رحمة لقوم یؤمنون» [یوسف: ۱۱۱]؛ به راستی که در داستان شان عبرتی برای خردمندان است. [قرآن] سخنی نیست که [به دروغ] برافته شده باشد، بلکه تصدیق کننده است برای آنچه که پیش از آن [آمده] است و بیانگر هر چیزی، و برای گروهی که ایمان می آورند [مایه] هدایت و رجحیت است. و در سوره هود می فرماید: «و کلا نقص علیک من أنباء الرسل ما نثبت به فؤادک و جاءک فی هذه الحق و موعدة و ذکری للمؤمنین» [هود: ۱۲۰]؛

آنچه که انبیای الهی داشتند، عبارت بود از ایمان نیرومندی که هیچ شک و تردیدی به آن راه نداشت، و اخلاص کاملی که اغراض شخصی و نفاق با آن همراه نبود. سرمایه آنان اعتماد بر الله و تضرع و اظهار نیاز و درماندگی در پیشگاه پروردگار جهانیان، عمل صالح و تقوا، و حسن سیرت و اخلاق فاضله بود، و افزون بر همه اینها، آنان پیام آور و صاحب یک دعوت ایمانی نیرومند بودند که خداوند متعال نصرت و یاریش را با آن وعده کرده است

قدرت دارد این خاصیت را از آن جدا سازد و آتش را سرد و سلامت بگرداند. آری! او با ایمان کامل و اطمینان خاطر حاضر شد در آتش انداخته شود و این جا بود که قدرت الله تعالی مطابق ایمان و یقین حضرت ابراهیم ظاهر شد: «قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم، و آرادوا به کیدا فجعلناهم الأخسرین» [انبیا: ۷۰-۶۹]؛ گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت شو. و خواستند [در حق] او نیرنگ و رزند، پس آنان را زیان کارتر گردانیدیم.

مردم در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام بر این اعتقاد بودند که زندگی بدون آبادانی و توشه و غذا امکان پذیر نیست؛ به همین دلیل همواره سعی بر آن داشتند برای زندگی و سکونت خانواده و فرزندان شان منطقه‌های سرسبز و خرم را جستجو کنند، منطقه‌هایی که در آن آب و آبادانی فراوان و تجارت و صنعت دارای رونق است. حضرت ابراهیم علیه السلام برخلاف این دیدگاه رایج و برخلاف این رسم معروف، به جای اعتماد و تکیه بر اسباب ظاهری، برای سکونت خانواده و همسر و فرزندش، سرزمین بی آب و گیاهی را که در آن از کشاورزی و بازرگانی خبری نبود، انتخاب کرد، آن هم سرزمینی که از جهان متمدن و مراکز تجارت و ثروت آن روز خیلی فاصله داشت. حضرت ابراهیم علیه السلام پس از اسکان خانواده اش در چنان سرزمینی، از الله تعالی خواست که با قدرت خویش به آنان روزی دهد و بدون روش‌های معروف، از میوه‌ها و فراورده‌های غذایی به آنان ارزانی دارد و دل‌های مردم را به سوی آنان و آن

به آنها معتقد و متکی بودند و به آنها می‌نازیدند و بیش از حد به آنها اعتماد می‌کردند، تحقیر نموده و جهل‌شان را ثابت نماید. حضرت ابراهیم علیه السلام که امام موحدان و یکتاپرستان است، از بی‌اعتنایی به اسباب مادی و غلبه قدرت الهی بر اسباب ظاهری و انکار خواص ذاتی آنها، لذت می‌برد و آرامش می‌یافت و نیروی معنوی می‌گرفت.

آری! او در سفر طویل ایمانی و توحیدی خویش هر قدر که به جلو می‌رفت، مادی‌گرایی را زیر قدم‌هایش لگدمال می‌کرد و آن را با عزم ایمانی‌اش به ریشخند می‌گرفت، و فتح و پیروزی ایمان و یقین را بر شک و تردید، و معنویت را بر مادی‌گرایی، و توحید را بر شرک ثابت می‌کرد. حضرت ابراهیم علیه السلام در طول زندگی‌اش علیه قدرت‌های سیاسی اطراف خویش و علیه پرستش ماده، معده، معبودان باطل و نیروهای خطرناک پرچم مخالفت برافراشت. علت این مخالفت این بود که جهان آن روز بیش از حد به اسباب ظاهری اعتقاد و اعتماد داشت، طوری که می‌پنداشتند این اسباب مستقل و بالذات مؤثر حقیقی‌اند و از نوعی خدایی برخوردارند. در واقع، کرنش در مقابل اسباب مادی و تقدیس آن، در کنار بت پرستی شان یک بت پرستی جدید به حساب می‌آمد. حضرت ابراهیم علیه السلام علیه هر دو بت پرستی شورید و به سوی توحید خالص و باور نمودن قدرت فراگیر الهی فراخواند، و ثابت کرد که قدرت حق تعالی برترین قدرت است و هموست که اشیا را از عدم خلق کرده و هموست که آفریننده اسباب و خواص آنها است. او قادر است تأثیر اسباب را سلب کند و خواص را از اشیا جدا سازد و در جهت عکس از آنها کار بگیرد و به هر نحوی که بخواهد آنها را مسخر نماید.

قدرتمندان آن زمان، قاطعانه تصمیم گرفتند که ایشان را در آتش بسوزانند: «قالوا حرّقه و انصروا آلهتکم ان کنتم فاعلین» [انبیا: ۶۸]؛ او را بسوزانید و خدایان تان را کمک کنید اگر واقعا می‌خواهید کاری انجام دهید. حضرت ابراهیم علیه السلام یقین داشت که آتش تابع اراده الهی است و سوزاندن، تأثیر ذاتی آن نیست، بلکه به اراده الله است که آتش می‌سوزاند و الله تعالی

سرزمین متمایل گرداند: «ربنا انی اسکت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم، ربنا لیقیما الصلاة، فاجعل أفئدة من الناس تهوی الیهم، و ارزقهم من الثمرات لعلهم یشکرون» [ابراهیم: ۳۷]؛ پروردگارا! من برخی از اهل و فرزندانم را به سرزمینی بی‌کشت و زرع در کنار بیت الحرام تو سکنا داده‌ام؛ پروردگارا! تا نماز را برپا دارند. پس دل‌های [برخی] از مردم را [چنان مشتاق] کن که به آنان بگرایند و از میوه‌ها به آنان روزی ده، باشد که آنان سپاس‌گزارند. الله تعالی دعای حضرت ابراهیم را مستجاب کرد و اقتصاد و امنیت ساکنان این سرزمین را تأمین نمود و محل سکونت‌شان را به مرکز خیر و برکت تبدیل کرد.

خداوند متعال در جایی دیگر، در مورد ساکنان مکه در زمان پیامبر اسلام که این عنایت عظیم الهی را فراموش کرده و نسبت به آن ناسپاس شده بودند، می‌فرماید: «أو لم نمکن لهم حرما آمنا یجیی الیه ثمرات کل شیء رزقا من لدنا و لکن اکثرهم لا یعلمون» [قصص: ۵۷]؛ آیا آنان را در حرمی ایمن جای ندادیم که فراورده‌های هر چیز برای روزی [آنان] از نزد ما به آن رسانده می‌شود؟ و لیکن بیشترشان نمی‌دانند. و در سوره قریش از حداقل انتظاری که از ساکنان مکه می‌رفت، این گونه سخن می‌گوید: «فلیعبدوا ربّ هذا البیت الذی أطعمهم من جوع و آمنهم من خوف» [قریش: ۲-۳]؛ پس باید که پروردگار این خانه را پرستش کنند، کسی که آنان را در گرسنگی خوراک داد و در بیمناکی امن و امان بخشید.

حضرت ابراهیم علیه السلام سرزمینی را برای سکونت خانواده اش انتخاب کرد که در آن قطره‌ای آب خوردن وجود نداشت، اما ناگهان چشمه‌ای از آب زلال از میان ریگ‌ها جاری شد که از آن وقت تا امروز جریان دارد، مردم از آن می‌آشامند و به کشورهای مختلف با خود می‌برند. او خانواده اش را در منطقه‌ای گذاشت که از آبادی و مردم خبری نبود، اما دیری نگذشت که آن سرزمین به یکی از شهرهای مهم جهان تبدیل شد و مردم از اطراف و اکناف جهان به آن سو رهسپار شدند و هنوز این سلسله ادامه دارد.

آری! این گونه زندگی حضرت ابراهیم

استبداد را به قصد سرزمینی آزاد و امن ترک کند. فرعون با لشکریانش به تعقیب آنها می‌پردازد. وقتی روشنایی صبح همه جا را فرا می‌گیرد، حضرت موسی در برابرش دریای متلاطم و از پشت سرش دشمن ظالم را می‌بیند و برای رهایی از خشم فرعون و فرعونیان ترجیح می‌دهد به دریا بزند؛ اینجاست که به فرمان الهی دریا شکافته شده و در دو سو همچون کوهی بزرگ استوار می‌ماند تا حضرت موسی و قومش عبور کنند. فرعون و لشکریانش که از تعقیب دست‌بردار نیستند در پی آنان می‌آیند، اما دریای خروشان آنها را می‌بلعد و نابود می‌کند. آری! این گونه فرعون همراه قوم نیرومندش هلاک و نابود می‌شود و بنی‌اسرائیل مستضعف و ناتوان جای آنان را می‌گیرند: «و أورتنا القوم الذی کانوا یستضعفون مشارق الأرض و مغاربها التی بارکنا فیها و تمّت کلمة ربک الحسنی علی بنی‌اسرائیل بما صبروا و دمّرنا ما کان یصنع فرعون و قومه و ما کانوا یعرشون» [اعراف: ۱۳۷]؛ به ارث دادیم مشارق و مغارب زمین را که در آن برکت نهاده‌ایم به گروهی که ناتوان شمرده می‌شدند، و وعده نیک پروردگارت بر بنی‌اسرائیل به [پاس] آن‌که بردباری کردند، به تحقق پیوست و آنچه را که فرعون و قوم او می‌ساختند و آنچه را که برمی‌افراشتند، ویران ساختیم.

سیرت حضرت یوسف و تضاد آن با روش‌های معروف و مأنوس

سیرت حضرت یوسف علیه‌السلام نیز از نظر مخالفت آن با جریانات معروف و مأنوس و قوانین علت و معلولی، بسیار جذاب و فوق‌العاده شگفت‌انگیز است. او با حسادت برادران و نیرنگ آنان روبه‌رو شده و در چاهی تنگ و تاریک گرفتار می‌شود. مدتی در چاه می‌ماند، سپس توسط کاروانی از چاه خارج شده و به اسارت و بردگی گرفته می‌شود. اسباب هلاکت و ذلت او کاملاً فراهم است، اما او از همه این مشکلات جان سالم به‌در می‌برد. سپس در یک امتحان سخت قرار می‌گیرد و عفت و پاکدامنی و وفاداری و آبرویش در حالی مورد آزمایش واقع می‌شود که انگیزه‌های نیرومند و عوامل فریبنده‌ای از قبیل جوانی و زیبایی از یک طرف، و عشق

فرعون تلاش کرد او زنده نماند، اما او زنده ماند، آن‌هم به طرز معجزه‌آسا در یک صندوق چوبین در میان امواج متلاطم رود نیل و جالب‌تر اینکه به کاخ فرعون راه یافت و تحت سرپرستی دشمنش و کسی که برای قتلش نقشه کشیده بود، پرورش یافت. بعد از مدتی و در پی حادثه‌ای از آنجا می‌گریزد و با وجود تعقیب و مراقبت شدید مأموران فرعون از چنگال آنان نجات می‌یابد و در حالی که غریب و پریشان است در سایه درختی منتظر الطاف الهی می‌ماند. در چنین اوضاعی، مورد عنایت و نوازش الهی قرار گرفته و مأمونی می‌یابد و به ازدواجی موفق دست پیدا می‌کند. بعد از مدتی با خانواده‌اش آهنگ سفر می‌کند و در شبی تاریک و مسیری سخت سرگردان می‌شود؛ در همین حال همسرش به درد زایمان دچار می‌شود. در دل این تاریکی، حضرت موسی از دور روشنایی و آتشی را مشاهده می‌کند و به آن سو می‌رود تا مشعلی بیاورد و آتشی بی‌فروزد، اما در آنجا با نوری متفاوت مواجه شده، رسالتی الهی می‌یابد و پیام‌آور سعادت و هدایت برای جامعه بشری می‌شود. حضرت موسی که رفته بود مشعلی بیاورد و برای کمک همسرش چاره‌ای بیابد، با نسخه‌ای برای نجات جهان بشریت بازمی‌گردد. سپس به مصر می‌رود و وارد قصر فرعون می‌شود. درباریان و خادمان فرعون با کزوف‌ خاصی در آنجا حضور دارند. حضرت موسی که از قبل متهم به قتل و تحت تعقیب بوده و در دادگاه مصر علیه وی پرونده قتل تشکیل شده است، و از طرفی زبانش دارای لکنت است، با ایمان قوی و دعوت نیرومندش بر فرعون و درباریان غالب می‌شود و با حجت و برهانش، فرعون را مغلوب می‌سازد. فرعون ناچار به ساحران مصر متوسل می‌شود تا معجزه موسی علیه‌السلام را که او آن را سحر و تردستی می‌پندارد، باطل کند، اما ناگهان می‌بیند که ساحران در مقابل موسی علیه‌السلام تسلیم شده و فریاد برمی‌آورند: «أمنّا برب العالمین، ربّ موسی و هارون» [شعراء: ۴۷-۴۸]؛ به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم؛ پروردگار موسی و هارون.

به حضرت موسی دستور می‌رسد همراه بنی‌اسرائیل شبانه سرزمین ظلم و

علیه‌السلام چالشی برای مادی‌گرایی مفرط حاکم بر آن زمان و پرستش اسباب قرار گرفت، و مثال زنده و گویایی برای ایمان به الله و قدرت مطلقش تلقی گشت. وقتی او یقین کرد که اراده الهی بر هر چیز غالب است، پروردگار نیز اسباب را برایش مستخر نمود و او را به شکل حیرت‌انگیزی مورد عنایت خویش قرار داد.

سرگذشت حضرت موسی چالشی سخت برای عقل‌گرایی محدود

سرگذشت حضرت موسی علیه‌السلام مانند داستان حضرت ابراهیم علیه‌السلام، چالش آشکاری برای عقل مادی‌گرا محسوب می‌شود؛ زیرا چنین افرادی همواره به سوی اسباب، حوادث و نظریه‌های عقلی و مادی، همچون قوانین طبیعی و ابدی می‌نگرند و می‌پندارند که هیچ‌کس بر این قوانین توان بالادستی ندارد و نتایج این قوانین همواره قطعی و تخلف‌ناپذیراند. به راستی که سرگذشت حضرت موسی علیه‌السلام برای این دسته از انسان‌ها که از مرزهای عقل‌گرایی پا فراتر نمی‌گذارند و نگاه‌شان از دیدن جهان فراسوی دنیای اسباب ناتوان است، آزمایش بزرگی به‌شمار می‌آید.

حضرت موسی، در مصر و در فضای تاریک و اختناق‌آمیز که بر زندگی و سرنوشت بنی‌اسرائیل سایه افکنده است، به دنیا می‌آید. هیچ‌گونه راه نجاتی از وضعیت موجود دیده نمی‌شود و سایه شوم ناامیدی بر دل‌ها خیمه زده و چشم‌انداز آینده بنی‌اسرائیل بسیار تاریک و نامشخص است. جمعیت آنان بسیار کم، و فقر و کمبود امکانات و ذلت و خواری بیداد می‌کند. حاکم وقت مصر، فردی ستمگر و دشمن سرسخت بنی‌اسرائیل است. آنان نیرویی ندارند تا از حقوق خویش دفاع کنند، و دولت و قدرتی هم نیست که پشتیبان و حامی آنان باشد. گویا سرنوشت بنی‌اسرائیل معلوم و مشخص است و آنان برای رنج و بدبختی خلق شده‌اند. حضرت موسی در چنین اوضاع سخت و پیچیده‌ای چشم به جهان می‌گشاید. به راستی که تولد و زندگی ایشان چالشی برای اسباب و قدرت‌های مادی و حاکمان و دولتمردان مستبد و ستمگر بود. فرعون می‌خواست چنین فردی متولد نشود، اما او متولد شد؛

و اصرار شدید از طرف دیگر وجود دارد. علاوه بر آن، طرف مقابل دارای قدرت و برتری است و راحت می تواند او را متهم کند و به زندان بفرستد؛ زندانی شدنی که در آن روزگار نشانه جرم و جنایت است؛ زیرا فقط مجرمان در زندان نگهداری می شوند و موضوع بدگویی و بدبینی مردم شهر قرار می گیرند. این را هم اضافه کنید که حضرت یوسف اهل مصر نبود بلکه فردی غریبه و از کسانی بود که مصری ها عموماً آنها را به دیده حقارت و نفرت می نگرستند. یک بنی اسرائیلی اصلاً تصور نمی کرد که روزی در مصر جایگاه اجتماعی پیدا کند یا در قدرت و حکومت مشارکتی داشته باشد. بنی اسرائیلی بودن یعنی محرومیت از هر نوع جایگاه اجتماعی، محرومیت از اعتماد و عزت و محرومیت از پست و منصب، چه برسد به حکومت و سلطنت، و یا اینکه روزی یکی از آنها زمامدار مصر شود و مردم از او فرمان ببرند و دستورانش را اجرا کنند. اما برخلاف این پندارهای موجود، مردم با چشم سر آن روز را دیدند که حضرت یوسف بر اریکه قدرت مصر نشست و زمام امور را به دست گرفت و به بهترین شیوه مملکت مصر را اداره کرد: «و کذلک مکناً لیوسف فی الأرض یتبوا منها حیث یشاء نصیب برحمتنا من نشاء و لا نضیع أجر المحسنین» [یوسف: ۵۶]؛ و بدین سان در آن سرزمین به یوسف تمکن بخشیدیم. از آن [سرزمین] هر جا که می خواست جای می گرفت. ما رحمت خود را به هر کس که بخواهیم می رسانیم و پاداش نیکوکاران را از بین نمی بریم.

شباهت و همانندی داستان یوسف

با سیره نبوی

خاتم الانبیاء والمرسلین علیه السلام و کسانی که به او ایمان آوردند و دست در دست او گذاشتند، همگی با سرنوشتی مشابه سرنوشت حضرت یوسف علیه السلام دچار شدند و با مشکلاتی مانند مشکلات حضرت یوسف علیه السلام مواجه گشتند. آنان نیز تعدادشان اندک بود، دچار ضعف و کمبود امکانات شده و مورد سرزنش قوم و خاندان و تحریم اقتصادی از سوی آنان قرار گرفتند. هدایت یافتگان از راه خدا بازداشته می شدند و با انواع شکنجه و ظلم

و ستم مواجه بودند. توطئه قتل حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و سلم طراحی شد و ترس و وحشت بر هر جا سایه افکنده بود. اگر بخواهیم اوضاع آن روز را به تصویر بکشیم بهتر از آنچه که خود قرآن به تصویر کشیده است برایمان امکان پذیر نیست، آنجاکه می فرماید: «و اذکروا إذ انتم لقلیل مستضعفون فی الأرض تخافون أن یتخطفکم الناس» [انفال: ۲۶]؛ به یاد آورید آن وقتی را که اندک [و] در زمین مستضعف بودید، می ترسیدید که مردم شما را آواره کنند.

بشارت رسول اکرم به نصرت غیبی و آینده شکوهمند

در همین اوضاع نابه سامان که امیدی به آینده وجود نداشت و روزنه ای از نور دیده نمی شد، الله بزرگ و برتر، داستان حضرت یوسف علیه السلام را برای رسول اکرم صلی الله علیه و سلم بیان کرد؛ زیرا سیره نبوی با سیره یوسفی بسیار شباهت دارد. داستانش با قبیله اش قریش، مانند داستان یوسف با برادرانش است که در ابتدای آن حسادت و دشمنی و در پایان آن اعتراف و تعظیم و ندامت دیده می شود. در ابتدا قطع ارتباط و بی مهری و جفا، و در انتها تسلیم و استدعای فرجام خواهی و طلب عفو مشاهده می شود.

در آزمایش یوسف تاریکی های چاه، و در امتحان محمد رسول الله گوشه تاریک غار ثور است. در داستان فرزند محبوب یعقوب علیه السلام محصور شدن در زندان، و در داستان نوه محبوب عبدالمطلب محاصره اقتصادی و محصور شدن در شعب ابی طالب است. دشمنان هر دو پیامبر در پایان کار اعلام و اظهار می نمایند: «تالله لقد اثرک الله علینا و إن کنا لخطائین» [یوسف: ۹۱]؛ [سوگند] به خداوند که خداوند تو را بر ما برتری داده است و ما از خطاکاران بودیم. و هر دو پیامبر گرمی و بلندمرتبه پاسخ می دهند: «لا تتریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو أرحم الراحمین» [یوسف: ۹۲]؛ هیچ سرزنشی بر شما نیست، خداوند شما را می آمرزد و او مهربان ترین مهربانان است. قرآن مجید داستان باشکوه حضرت یوسف علیه السلام را این گونه آغاز می کند: «نحن نقص علیک أحسن القصص بما

أوحینا الیک هذا القرآن و إن کنت من قبله لمن الغافلین» [یوسف: ۳]؛ ما با وحی کردن این قرآن از سوی خویش به تو، بهترین داستانسرایی را بر تو حکایت می کنیم و بی گمان پیش از آن از بی خبران بودی. و سپس آن را این گونه پایان می دهد: «لقد کان فی قصصهم عبرة لأولی الألباب ما کان حدیثاً یفتی و لکن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل کل شیء و هدی و رحمة لقوم یؤمنون» [یوسف: ۱۱۱]؛ به راستی که در داستانشان عبرتی برای خردمندان است. [قرآن] سخنی نبود که [به دروغ] بر یافته شده باشد، بلکه تصدیق کننده کتابی است که پیش از آن است و بیانگر هر چیزی و برای گروهی که ایمان می آورند [مایه] هدایت و رحمت است.

سوره یوسف در محیط پر از مشکلات و تاریک مکه مکرمه نازل شد تا به رسول صلی الله علیه و سلم مژده دهد که آینده ای روشن و درخشان در انتظار اوست، گویی داستان یوسف داستان خود اوست؛ حقا که کنایه و اشاره [در یک جو مخالف و همراه با خفقان] خیلی رساتر از گفتار صریح تلقی می شود.

پیروزی انبیا همراه پیروزی امت

بعد از بیان داستان یوسف علیه السلام، خداوند متعال داستان حضرت موسی و بنی اسرائیل و فرعون را بیان کرد که در سوره قصص تفصیل آن آمده است، و آن اینکه چگونه حضرت موسی علیه السلام از توطئه های فرعون برای نابودی و قتلش رهایی می یابد، به رسالت و نبوت مشرف می شود و در مقابله با فرعون پیروز می گردد.

در سوره قصص واقعه هلاکت دشمنان و نجات و رهایی بنی اسرائیل از چنگال ستمگران بیان شده است. داستان در سوره قصص با یک مقدمه تکان دهنده آغاز شده است و شیوه بیان طوری است که دل های قریش را نسبت به آینده این جماعت باایمان و ناتوان، دچار رعب و وحشت می کند، جماعتی که قریش حاضر نبود هیچ حسابی برایش باز کند و در فکر این بود که چگونه آن را ببلعد و نابود کند؛ چنان که می فرماید: «طسم. تلک آیات الکتاب المبین نتلوا علیک من نبأ موسی و

موفقیت نایل خواهند گشت، هر چند اسباب و شرایط مخالف به نظر برسند و دشمنان آنان متحد شوند و صاحبان دعوت نبوی از نظر امکانات مادی ضعیف باشند: «قد کان لکم آیه فی فتنین إلتقتا فته تقاتل فی سبیل الله و آخری کافرة یرونهم مثلیهم رای العین والله یؤید بنصره من یشاء إن فی ذلک لعبرة لأولی الأبصار» [آل عمران: ۱۳]؛ به راستی در دو گروهی که [روز بدر] به هم رسیدند، برای شما نشانه‌ای است. گروهی در راه خدا کارزار می‌کردند و [گروهی] دیگر کافر بودند [و مسلمانان] آنان [کافران] را به چشم [خود] دو برابر خویش می‌دیدند. و خداوند به یاری خویش هر کس را که بخواهد توان می‌دهد، به راستی در این امر

دعوتی که سعادت و نجات بشر به آن وابسته است، چنان نزد الله تعالی با ارزش است که حتی قوانین فطری و طبیعی به خاطر آن شکسته می‌شود و وقایعی به خاطر آن ظهور می‌کند که هیچ‌گاه در فکر انسان خطور نکرده است. در مقابل، مصلحت‌های فردی، گروهی و ملی یا قدرت‌طلبی‌ها، برتری‌جویی‌ها و داعیه رهبری‌های پوشالی که نه خیری دربر دارند و نه جلوی فساد و بدی را می‌گیرند، نه به نفع اسلام و بشریت هستند و نه با نیروهای شر و فساد و کفر و گناه دعوا دارند و فقط هدفشان این است که مبارزه کنند تا به قدرت برسند و بدون حساسیتی با همه ناهنجاری‌ها کنار بیایند

برای اهل بینش عبرتی است.

یا ایمان به دعوت پیامبران، یا هلاکت و نابودی

در تمام سیرت انبیا علیهم‌السلام که الله تعالی آن را در کتابش گاهی به‌اختصار و گاهی به‌تفصیل بیان کرده و تکرار نموده است، یک نقطه متفق‌علیه دیده می‌شود و آن این است که دعوت انبیا علیهم‌السلام با وجود تمام مخالفت‌ها و موانع، پیروز شده و آنان در مقابل دشمنان غالب گشته‌اند و این پیروزی و غلبه دو صورت داشته است یا مخالفان ایمان آورده و دعوت انبیا را پذیرفته و جان‌نثار آنان شده‌اند، یا اینکه هلاک و نابود گشته‌اند: «فقطع دابر القوم

موسی علیه‌السلام آمده است: «و تمّت کلمة ربک الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا و دمّرنا ما کان یصنع فرعون و قومه و ماکانوا یعرشون» [اعراف: ۱۲۷]؛ و وعده نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل به [پاس] آنکه بردباری کردند به تحقق پیوست و آنچه را که فرعون و قوم او می‌ساختند و آنچه را که برمی‌افراشتند، ویران ساختیم. همچنین یوسف علیه‌السلام درباره‌ی عامل کامیابی و موفقیت خویش که از جانب الله به او عنایت شده است، می‌گوید: «قال أنا یوسف و هذا أخی قد منّ الله علینا إنه من یتق و یصبر فإن الله لا یضیع أجر المحسنین» [یوسف: ۹۰]؛ گفت: آری من یوسفم و این برادر من است، همانا خداوند بر ما منت نهاده است. در حقیقت هر کس [که از ارتکاب معصیت] پروا کند و [در مقابل و سوسه‌های نفس و شیطان] بردباری ورزد [از نیکوکاران است و بداند که] خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.

آری! ذکر این قصه‌ها برای این است تا همه بدانند که سنت تغییرناپذیر الهی همین است و همه باور کنند که دعوت و تلاش به شیوه انبیا علیهم‌السلام و ایمان و عمل و اطاعت و صبر و سیره نیکو، همچون درخت مبارکی است که هر زمان به اذن پروردگارش ثمر می‌دهد. همانا یک فرد ضعیف، با این صفات نیرومند می‌شود، و یک اقلیت اندک، با این خصلت‌ها تبدیل به اکثریت می‌گردد: «کم من فئه قليلة غلبت فئه کثیرة بإذن الله و الله مع الصابرين» [بقره: ۱۴۹]؛ چه بسا گروهی اندک به حکم [و اراده] الهی بر گروهی پرتعداد پیروز شده است، و [بی‌گمان] خداوند با بردباران است. «و لاتهنوا و لاتحزنوا و أنتم الأعلون إن کنتم مؤمنین» [آل عمران: ۱۳۹]؛ و سست نشوید و اندوهگین مباشید که اگر مؤمن باشید، شما برترید.

باید اذعان کرد که داستان‌های انبیا علیهم‌الصلوات‌والتسلیمات برای نسل‌های بعدی تنها زمانی سرچشمه نیرو و عبرت قرار می‌گیرند که با شیوه ایمانی نیرومندی بیان شوند و دلیل و برهانی بر این مطلب باشند که دعوت انبیا تنها دعوتی است که پیروزی و موفقیت برای آن مکتوب و مقدر است. همچنین صفات و خصلت‌هایی که مورد پسند الهی هستند صاحبان آن قطعا به

فرعون بالحق لقوم یؤمنون. إن فرعون علا فی الأرض و جعل أهلها شیعا یتضعف طایفة منهم یدبح أبناءهم و یتسحی نساءهم إنه کان من المفسدین و نرید أن نمّن علی الذین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم أئمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الأرض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون» [قصص: ۱-۶]؛ طاسین میم. این آیه‌های کتاب مبین (روشنگر) است. به حق بر تو می‌خوانیم از خبر موسی و فرعون برای [آگاهی] گروهی که باور می‌دارند. بی‌گمان فرعون در آن سرزمین تکبر ورزید و مردمان‌شان را گروه گروه کرد. گروهی از آنان را به استضعاف می‌کشید، پسرانشان را سر می‌برید و دخترانشان را زنده نگاه می‌داشت؛ بی‌گمان او از فسادکاران بود. و می‌خواهیم بر آنان که در زمین به استضعاف کشیده شده‌اند، منت نهیم و آنان را پیشوا سازیم و آنان را وارث [زمین] کنیم و در زمین به آنان تمکن (قدرت) دهیم و به فرعون و هامان و لشکریان آن‌دو از [دست] آنان (به استضعاف گرفته‌شدگان) بنماییم آنچه را که از آن می‌ترسیدند.

سرچشمه نیرو و امید برای داعیان و فعالان اصلاحگر و مؤمنان صالح

شایان ذکر است که این داستان‌های مؤثر و نیرومند تنها برای قلب مبارک رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم مایه تسلی و تقویت نبودند، چنان‌که در قرآن آمده است: «کلا نقص علیک من أنباء الرسل ما نثبت به فؤادک و جاءک فی هذه الحق و موعظة و ذکری للمؤمنین» [هود: ۱۲۰]؛ و یکایک از اخبار رسولان بر تو می‌خوانیم، اخباری که با آن دلت را استوار می‌داریم. و برای تو در این [سوره] سخن حق آمده است و برای مؤمنان پند و یادآوری [مهمی].

در واقع این داستان‌های راستین برای همه پیروان حق، سرچشمه نیرو و قوت قلب و اعتماد و امید به آینده می‌باشند، و داعیان الی‌الله و کسانی را که بر شیوه انبیا فعالیت می‌کنند و به سوی ایمان و عمل و تقوا فرامی‌خوانند و بر مشکلات صبر می‌نمایند و در راه جهاد فی‌سبیل‌الله استقامت می‌کنند، همگی را نسبت به آینده‌ای موفقیت‌آمیز و پیروزمند امیدوار و مطمئن می‌سازند؛ چنان‌که در قصه

الذی ظلموا و الحمد لله رب العالمین» [انعام: ۴۵]؛ پس ریشه گروه ستمکاران برکنده شد، و ستایش خدای راست پروردگار جهانیان.

بی‌ارزشی مصلحت‌های فردی، گروهی و ملی در مقابل دعوت الی الله

دعوتی که سعادت و نجات بشر به آن وابسته است، چنان نزد الله تعالی با ارزش است که حتی قوانین فطری و طبیعی به‌خاطر آن شکسته می‌شود و وقایعی به‌خاطر آن ظهور می‌کند که هیچ‌گاه در فکر انسان خطور نکرده است. در مقابل، مصلحت‌های فردی، گروهی و ملی یا قدرت‌طلبی‌ها، برتری‌جویی‌ها و داعیه رهبری‌های پوشالی که نه خیری دربر دارند و نه جلوی فساد و بدی را می‌گیرند، نه به نفع اسلام و بشریت هستند و نه با نیروهای شر و فساد و کفر و گناه دعوا دارند و فقط هدف‌شان این است که مبارزه کنند تا به قدرت برسند و بدون حساسیتی با همه ناهنجاری‌ها کنار بیایند، مسلماً چنان مصلحت‌های فردی، گروهی و ملی‌ای و مواردی از این قبیل، نزد الله هیچ ارزشی ندارد و به پرپشه‌ای نمی‌ارزد، و الله تعالی پروایی ندارد که آنان در مسیر حرکت‌شان در کدام دره سقوط کنند و به‌دست چه دشمنی گرفتار آیند و مرگ‌شان چه وقت فرارسد یا در باتلاق انقلاب خشونت‌آمیزی چنان گرفتار شوند که هیچ‌کس بر آنها رحم نکند و برایشان دل نسوزاند و با مشکلاتی روبه‌رو شوند که آغاز و پایان آن مشخص نباشد.

یک بینش غلط و رایج

متأسفانه یک بینش غلط که در میان جوامع مسلمان و جهان اسلام رواج پیدا کرده و همه اقشار به آن باور پیدا کرده‌اند، این است که قدرت مادی را در همه امور معیار و ملاک قرار می‌دهند و حتی خیلی از داعیان و دین‌داران سخن‌شان این است: «المادة قبل كل شيء»؛ قبل از هر چیز اول مادیت. واقعیت این است که سیره انبیا و پیام‌آوران الهی بر این طرز تفکر قلم بطلان می‌کشد و به هیچ‌وجه آن را قبول ندارد. واقعات انبیا و ظهور معجزات و عجایب به‌دست آنها، و فتح و نصرت‌هایی که به آن مشرف شدند و سرنوشت نهایی

دشمنان‌شان، همگی بر این امر گواه است که طرز تفکر مزبور اشتباه است و مادیت حرف اول را نمی‌زند. در این جا مناسب می‌بینم مطلبی را که در رساله «ثورة فی التفكير» آورده‌ام، ذکر کنم:

«مدت زمان درازی است که خویشتن و ارزش و موفقیت خویش را در جغرافیای جهان، با نیروها و امکانات و وسایل و مواد خام و محصولات و تولیدات کشور و تعداد نفرت و توان نظامی‌مان می‌سنجیم؛ از این رو می‌بینیم که سرمایه‌ها و توانمندی‌هایمان در یک عرصه و موقعیت خوب و در عرصه‌ها و موقعیت‌های دیگر ناچیز است! ما مدت‌هاست که به سیادت و رهبری غرب ایمان آورده‌ایم، طوری که گویی هیچ راه گریزی از آن نداریم و باور کرده‌ایم که چنین وضعی هرگز تغییر نمی‌کند و در واقع به‌نحوی همان ضرب‌المثل قدیمی رایج در دوران حمله مغولان مصداق پیدا کرده است که «إذا قیل لک: أن التتر إنهموا فلا تصدق»؛ اگر گفتند تاتارها (مغولان) شکست خورده‌اند، باور مکن.

حالا دیگر به فکر رویارویی با غرب و اعتراض به سلطه‌طلبی‌اش و زیرسؤال بردن لیاقتش برای رهبری جهان نیستیم، و اگر هم یک وقت ناخواسته چنین فکری در ذهنمان خطور کند، بعد از ارزیابی توانمندی‌ها و قدرت نظامی‌مان و سهمی که از فن‌آوری‌های پیشرفته و انرژی اتمی داریم، یأس و ناامیدی بر ما چیره می‌شود و به این باور می‌رسیم که ما جز برای تسلیم‌شدن و گذراندن زندگی در حاشیه جهان و نیازمندی به غرب و در پیوند تنگاتنگ با یکی از دو اردوگاه رقیب آفریده نشده‌ایم.» (ندوی، ثورة فی التفكير: ۲-۳)

ایمان، اطاعت و دعوت الی الله، اسلحه مؤمن و کلید موفقیت

اما آنچه که الله تعالی درباره سیره انبیا و سرنوشت دشمنان‌شان در قرآن بیان کرده است و ما نمونه‌های درخشانی از آن را در این گفتار عرضه کردیم، با این طرز تفکر (طرز تفکر مادی‌گرا) در تضاد است، و به‌روشنی مبین این مطلب است که رمز پیروزی انبیا و اسلحه‌ای که با آن به مصاف مخالفان می‌رفتند و گروهی

کوچک و ضعیف بر گروه‌های بسیار و نیرومند پیروز می‌گردید و به موفقیت می‌رسید و در جهان به منصب امامت و پیشوایی مشرف گشتند، همانا عبارت بود از ایمان و اطاعت و دعوت الی الله؛ چنان‌که در قرآن مجید می‌خوانیم:

«و جعلنا منهم أئمةً یهدون بأمرنا لما صبروا و كانوا بآیتنا یوقنون» [سجده: ۲۴]؛ و از آنان چون شکیبایی ورزیدند و به آیات ما یقین یافتند، پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند.

«و أوحینا إلی موسی و أخیه أن تبوأ لقومکما بمصر بیوتا و اجعلوا بیوتکم قبلة و أقیموا الصلاة و بشر المؤمنین» [یونس: ۸۷]؛ و به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قومتان در مصر خانه‌ها [یی] را مسکن گزینید و خانه‌هایتان را رو به قبله قرار دهید و نماز برپای دارید، و به مؤمنان بشارت ده.

«یا ایها الذین آمنوا إن تصروا الله ینصرکم و یشبک أقدامکم» [محمد: ۷]؛ ای مؤمنان اگر [دین] خدا را یاری دهید، خداوند [نیز] شما را یاری دهد و گام‌هایتان را استوار دارد.

«فلاتهنوا و تدعوا إلی السلم و أتمم الأعلون و الله معکم و لن ینترکم أعمالکم» [محمد: ۳۵]؛ پس سستی نورزید و در حالی که شما چیره‌اید به صلح فرارخوانید. و خداوند با شماست و اعمالتان را در حق شما ضایع نخواهد کرد.

آینده امت اسلامی در گرو

پیروی از شیوه انبیا

این است پیام این داستان‌های راستین و پر از حکمت، و این است آن درسی که از زندگانی انبیا علیهم‌الصلوات‌والتسلیمات می‌آموزیم، و این است آن منهج و شیوه درستی که انبیا بدون استثنا بر آن گام‌زن بودند و قرآن آن را برای جهانیان ثبت کرده است. و باید اذعان کرد که امت‌های مستضعف و ناتوان هیچ روزنه‌امیدی جز از این راه ندارند و بدون تردید آینده ملت‌هایی که دارای عقیده و اصول و دعوت می‌باشند، قطعاً وابسته به همین راه و روش است، و به‌راستی که الله تعالی حق را بیان می‌کند و اوست که راه می‌نماید. ■